

Islamic Knowledge and Insight

Epistemic Safeguarding Theory in the Domain of Bud': With Emphasis on Its Pillars and Inferential Foundations

1. Fateme Zahra Hajipour: Departament of Jurisprudencès Familjare, Tarbiat Modares Hazrat Siddiqah Kubra, Paqja Qoftè Mbi Tè, Qom, Iran
2. Mohammad Rasul Ahangaran*: Professor of Islamic Jurisprudence and Foundations of Islamic Law, University of Tehran (Farabi Campus), Qom, Iran. (Email: ahangaran@ut.ac.ir)

Abstract

The domain of bud' in Imami jurisprudence is an area in which marital rights and obligations, chastity, modesty, family well-being, and moral order intersect. A central issue in this field concerns the relationship between the need for knowledge of sexual rights and legal obligations, on the one hand, and the religious and ethical constraints governing the communication of sensitive matters, on the other. Using a descriptive-analytical method with a jurisprudential and inferential approach, this study formulates an "Epistemic Safeguarding Theory in the Domain of Bud'" and explains its principal pillars and inferential foundations. According to this theory, whenever the absence of necessary knowledge concerning lawful sexual relations, marital rights, duties, and boundaries creates a reasonable probability of sin, violation of rights, family harm, or disruption of the marital relationship, the acquisition and proportionate transmission of such knowledge may assume a safeguarding function. The findings indicate that the theory rests on three main pillars: prevention of probable harm arising from epistemic deficiency, priority of safeguarding over silence motivated by modesty in cases of genuine conflict, and management of sexual instinct through regulated knowledge. Its principal inferential foundations include the duty to protect oneself and one's family, preservation of social order, the relationship between knowledge and marital rights and obligations, the duty to acquire necessary legal knowledge, and the doctrine of necessary preliminaries to obligations. The theory does not justify unrestricted sexual education; rather, it limits the transmission of knowledge by necessity, proportionality, sufficiency, modesty, chastity, and avoidance of corruption. It therefore offers a jurisprudential framework for reconciling necessary knowledge with the protection of moral and familial values.

Keywords: Epistemic Safeguarding, Bud', Imami Jurisprudence, Modesty, Chastity, Marital Rights, Preservation of Social Order.



معرفت و بصیرت اسلامی

نظریه صیانت معرفتی در حوزه بضع (با تأکید بر ارکان و مبانی استنتاجی)

۱. فاطمه زهرا حجی پور: گروه فقه خانواده، تربیت مدرس حضرت صدیقه کبری سلام الله علیها، قم، ایران
۲. محمد رسول آهنگران*: استاد فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشگاه تهران (پردیس فارابی)، قم، ایران.
(پست الکترونیک: ahangaran@ut.ac.ir)

چکیده

حوزه بضع در فقه امامیه از جمله عرصه‌هایی است که در آن حقوق و تکالیف زوجین، عفاف، حیا، سلامت خانواده و نظم اخلاقی جامعه به صورت هم‌زمان مطرح می‌شوند. یکی از مسائل اساسی در این حوزه، نسبت میان ضرورت آگاهی از احکام و حقوق جنسی از یک سو و ملاحظات شرعی و اخلاقی در بیان مسائل حساس از سوی دیگر است. پژوهش حاضر با روش توصیفی-تحلیلی و رویکرد استنباطی-فقهی، درصدد صورت‌بندی «نظریه صیانت معرفتی در حوزه بضع» و تبیین ارکان و مبانی استنتاجی آن است. بر اساس این نظریه، هرگاه فقدان آگاهی لازم درباره حقوق، تکالیف و حدود روابط جنسی مشروع، احتمال عقلایی ارتکاب معصیت، تضییع حق، آسیب خانوادگی یا اختلال در رابطه زوجیت را ایجاد کند، تحصیل و انتقال متناسب معرفت می‌تواند واجد کارکرد صیانتی شود. یافته‌ها نشان می‌دهد که این نظریه بر سه رکن اصلی استوار است: دفع ضرر معرفتی محتمل، تقدم صیانت بر سکوت ناشی از حیا در مقام تراحم، و مدیریت غریزه از طریق معرفت ضابطه‌مند. همچنین، مهم‌ترین مبانی استنتاجی آن را می‌توان در ادله وقایه‌الاهل، ضرورت حفظ نظام، پیوند معرفت با حقوق و تکالیف زوجین، وجوب تعلم و مقدمه واجب جست‌وجو کرد. نظریه صیانت معرفتی، در عین پذیرش ضرورت آگاهی‌بخشی در موارد لازم، به آموزش نامحدود منتهی نمی‌شود، بلکه انتقال معرفت را مقید به ضرورت، تناسب، قدر لازم، رعایت حیا و عفاف و عدم مفاسده می‌داند. بر این اساس، نظریه حاضر می‌تواند چارچوبی فقهی برای جمع میان ضرورت معرفت و صیانت از ارزش‌های اخلاقی در حوزه خانواده فراهم کند.

کلیدواژگان: صیانت معرفتی، بضع، فقه امامیه، حیا، عفاف، حقوق زوجین، حفظ نظام.

How to cite: Hajipour, F. Z. & Ahangaran, M. R. (2027). Epistemic Safeguarding Theory in the Domain of Bud': With Emphasis on Its Pillars and Inferential Foundations. *Islamic Knowledge and Insight*, 5(3), 1-21.

© 2027 the authors. This is an open access article under the terms of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC 4.0) License.

Submit Date: 23 May 2026

Revise Date: 04 September 2026

Accept Date: 11 September 2026

Initial Publish: 19 September 2026

Final Publish: 23 August 2027

شیوه استناددهی: حجی پور، فاطمه زهرا، و آهنگران، محمد رسول. (۱۴۰۶). نظریه صیانت معرفتی در حوزه بضع (با تأکید بر ارکان و مبانی استنتاجی). معرفت و بصیرت اسلامی، ۵(۳)، ۱-۲۱.

© ۱۴۰۶ تمامی حقوق انتشار این مقاله متعلق به نویسنده است. انتشار این مقاله به صورت دسترسی آزاد مطابق با گواهی (CC BY-NC 4.0) صورت گرفته است.

تاریخ ارسال: ۲ خرداد ۱۴۰۵

تاریخ بازنگری: ۱۳ شهریور ۱۴۰۵

تاریخ پذیرش: ۲۰ شهریور ۱۴۰۵

تاریخ چاپ اولیه: ۲۸ شهریور ۱۴۰۵

تاریخ چاپ نهایی: ۱ شهریور ۱۴۰۶

مقدمه

حوزه روابط جنسی و احکام ناظر بر آن، از حساس‌ترین عرصه‌های تنظیم رفتار انسانی در فقه اسلامی است؛ عرصه‌ای که در آن، مجموعه‌ای از ملاحظات شرعی، اخلاقی، فردی، خانوادگی و اجتماعی به‌صورت هم‌زمان حضور دارند و نمی‌توان هیچ‌یک را مستقل از دیگری تحلیل کرد. گزینه جنسی از یک سو، بخشی از ساختار طبیعی وجود انسان و زمینه‌ای برای تشکیل خانواده، تداوم نسل و تأمین بخشی از نیازهای عاطفی و جسمانی اوست و از سوی دیگر، در صورت فقدان هدایت معرفتی و هنجاری، می‌تواند منشأ رفتارهایی شود که با عفت، سلامت خانواده و نظم اخلاقی جامعه ناسازگار است. در نگرش اسلامی، راه‌حل این دوگانگی نه در انکار گزینه و نه در رهاسازی آن، بلکه در هدایت و تنظیم آن در چارچوب ارزش‌ها و احکام شرعی جست‌وجو می‌شود. تحلیل‌های اسلامی از تربیت جنسی نیز بر این مبنا شکل گرفته‌اند که شناخت نیاز جنسی باید هم‌زمان با شناخت محدودیت‌ها، مسئولیت‌ها، ارزش‌های اخلاقی و اهداف خانواده همراه باشد و آموزش این حوزه از نظام ارزشی دین منفک نشود (Karami, 2021). مطالعات مقایسه‌ای درباره الگوی اسلامی و غربی آموزش جنسی نیز نشان می‌دهند که در رویکرد اسلامی، امر جنسی بیش از آنکه یک قلمرو مستقل از اخلاق تلقی شود، در پیوند با خانواده، عفاف، مسئولیت و غایت‌مندی رفتار انسان معنا می‌یابد (Wani et al., 2017). همین پیوند چندلایه موجب می‌شود مسئله «آگاهی» در حوزه جنسی تنها مسئله‌ای آموزشی نباشد، بلکه به موضوعی فقهی درباره حدود و جواز انتقال معرفت، مسئولیت مکلف، مسئولیت خانواده و در سطوحی مسئولیت ساختار اجتماعی تبدیل شود.

یکی از دشواری‌های اصلی در این زمینه آن است که ادبیات سنتی فقه، اگرچه سرشار از احکام مربوط به نکاح، استمتاع، ستر، نظر، طهارت، بلوغ، حقوق زوجین و حدود روابط جنسی است، این مجموعه را ذیل عنوان مستقلی مانند «آموزش جنسی» یا «صیانت معرفتی» صورت‌بندی نکرده است. بنابراین، مسئله امروز بیش از آنکه

فقدان ماده فقهی باشد، فقدان یک صورت‌بندی نظری منسجم از مواد پراکنده موجود است. در منابع روایی، مسائل مربوط به روابط زوجین، آداب جنسی، طهارت و حدود روابط با صراحت متناسب با مقام بیان شده‌اند و همین امر نشان می‌دهد که اصل انتقال معرفت در این حوزه در صورت وجود نیاز شرعی، امری بیگانه با سنت دینی نیست (Al-Hurr al-Amili, 1988). در عین حال، ادبیات اخلاقی اسلام حیا را از فضایل بنیادین انسانی می‌شمارد و آن را یکی از نیروهای تنظیم‌کننده رفتار معرفی می‌کند (Al-Majlisi, 1983). از کنار هم قرار دادن این دو دسته داده، پرسش مهمی شکل می‌گیرد: اگر حیا و ستر ارزش‌اند، ولی جهل نسبت به برخی مسائل حوزه بضع بتواند به ارتکاب حرام، تضییع حق، سوءرفتار، اختلال در روابط زوجین یا تضعیف نهاد خانواده منتهی شود، نسبت میان «سکوت به اقتضای حیا» و «آگاهی‌بخشی به اقتضای صیانت» چگونه باید تعیین شود؟

مفهوم «بضع» در این تحقیق نقش محوری دارد؛ زیرا موضوع نظریه حاضر همه ابعاد آموزش جنسی به معنای رایج آن نیست، بلکه آن قلمرو از معرفت است که به رابطه زوجیت، حقوق و تکالیف جنسی، استمتاع مشروع و صیانت از حریم روابط زناشویی مربوط می‌شود. در فقه امامیه، بضع در پیوند مستقیم با آثار نکاح و سلطه‌ها، حقوق و محدودیت‌هایی مطرح شده که از ایجاد رابطه زوجیت ناشی می‌شوند. بررسی‌های فقهی جدید درباره ماهیت منافع جنسی و نسبت آن با حقوق زن نیز نشان داده‌اند که مفهوم بضع را نمی‌توان صرفاً به یک امر جسمانی فروکاست، بلکه این مفهوم با ساخت حقوقی رابطه زوجیت و حدود سلطه و استحقاق طرفین پیوند دارد (Bahrami & Samani, 2019). منابع فقه خانواده نیز مجموعه حقوق زوجین را در چارچوب متقابل حقوق، تکالیف و مصالح خانواده تحلیل می‌کنند و بر این اساس، هرگونه بحث معرفتی درباره بضع ناگزیر باید نسبت خود را با این ساختار حقوقی روشن سازد (Mousavi & Bojnourdi, 2017). از این منظر، آگاهی نسبت به بضع صرفاً

اطلاع درباره بدن نیست؛ بلکه معرفت نسبت به موقعیت حقوقی، تکلیفی و اخلاقی فرد در یک رابطه مشروع است.

ضرورت صورت‌بندی نظریه صیانت معرفتی در شرایط معاصر از جهت دیگری نیز برجسته‌تر شده است. جریان اطلاعات درباره مسائل جنسی دیگر منحصر به خانواده، استاد، فقیه یا متن تخصصی نیست و فرد از سنین مختلف با حجم گسترده‌ای از اطلاعات ناهمگون مواجه است. در چنین فضایی، فقدان یک نظام معرفتی هدایت‌شده الزاماً به معنای باقی ماندن فرد در وضعیت «بی‌اطلاعی» نیست، بلکه ممکن است به واگذاری فرایند شکل‌گیری شناخت او به منابعی منتهی شود که از حیث علمی، اخلاقی یا هنجاری با نظام ارزشی دینی سازگار نیستند. مفهوم «صیانت» در ادبیات جدید بر رویکردی پیش‌دستانه دلالت دارد؛ به این معنا که صیانت تنها واکنش پس از تحقق آسیب نیست، بلکه شامل شناخت زمینه‌های آسیب، پیش‌بینی تهدید و ایجاد ظرفیت لازم برای جلوگیری از وقوع آن نیز می‌شود (Nazemi, 2022). انتقال این منطق به قلمرو معرفت جنسی به این معناست که نظام فقهی نباید صرفاً پس از تحقق انحراف یا اختلال وارد عمل شود، بلکه می‌تواند از طریق تأمین آگاهی متناسب، از تحقق بخشی از این آسیب‌ها پیشگیری کند.

با این حال، صیانت معرفتی را نباید با گسترش نامحدود اطلاعات جنسی یکسان دانست. یکی از امتیازات نظری این مفهوم در آن است که میان «اصل نیاز به معرفت» و «حدود و شیوه انتقال معرفت» تفکیک برقرار می‌کند. نظام اسلامی تربیت جنسی، برخلاف رویکردهایی که صرف دسترسی به اطلاعات را ارزش مستقل می‌دانند، محتوا را بر اساس اهداف تربیتی، وضعیت مخاطب، مصلحت خانواده، عفاف و آثار عملی آن ارزیابی می‌کند (Nouralizadeh Mianji & Rahimi, 2024). از این رو، نظریه صیانت معرفتی نه نظریه آزادی نامحدود در بیان مسائل جنسی است و نه نظریه منع و سکوت مطلق؛ بلکه در پی تعیین معیاری است که بر اساس آن، بتوان در هر وضعیت تشخیص داد چه مقدار از معرفت، برای چه کسی، در چه زمانی، با چه شیوه‌ای و برای تحقق

کدام مصلحت باید منتقل شود. این ویژگی سبب می‌شود نظریه مزبور قابلیت استنباط فقهی داشته باشد، زیرا فقه نیز در بسیاری از ابواب، حکم را با توجه به موضوع، ضرورت، مفسده، شرایط مکلف و تراحم مصالح تعیین می‌کند.

در همین چارچوب، مسئله حیا نیازمند بازخوانی دقیق است. حیا در نگرش اسلامی نه به معنای جهل، انکار واقعیت یا تعطیل معرفت، بلکه به معنای نوعی مراقبت در رفتار و حفظ حدود انسانی است. مطهری در تحلیل عفاف و حجاب، عفت را نیرویی مثبت برای مالکیت انسان بر غرایز خویش معرفی می‌کند و آن را با خاموشی یا فقدان گزینه یکسان نمی‌داند (Motahari, 2010). بنابراین، اگر معرفتی بتواند ظرفیت خودکنترلی، تشخیص تکلیف و رفتار صحیح را افزایش دهد، اصل آن نمی‌تواند صرفاً به دلیل تعلق موضوع به امر جنسی، ضد حیا تلقی شود. آنچه با حیا ناسازگار است، می‌تواند صورت مبتذل، تحریک‌آمیز، نامتناسب یا غیرضروری انتقال معرفت باشد، نه اصل آگاهی مورد نیاز مکلف. منابع تربیت جنسی فقهی نیز بر تناسب آموزش با سن، نیاز و مصلحت مخاطب تأکید کرده‌اند و از این جهت میان ضرورت آموزش و ضرورت رعایت حریم‌های اخلاقی جمع کرده‌اند (Motahari, 2023).

از منظر اصولی نیز امکان تبدیل آگاهی به موضوعی الزام‌آور وجود دارد. در فقه، بسیاری از تکالیف زمانی قابل امتثال‌اند که مکلف نسبت به موضوع، حکم یا مقدمات عمل شناخت کافی داشته باشد. بحث مقدمه واجب در اصول فقه نشان می‌دهد که اگر تحقق واجب متوقف بر امری مقدماتی باشد، نسبت آن مقدمه با وجوب ذی‌المقدمه نمی‌تواند نادیده گرفته شود (Al-Muhaqqiq al-Khurasani, 1988). همچنین اصولیان در مسئله تنجز تکلیف و مسئولیت مکلف نسبت به تعلم، به این نکته توجه کرده‌اند که جهل همیشه رافع مسئولیت نیست و در مواردی که شخص امکان تعلم داشته باشد، ترک یادگیری می‌تواند خود منشأ مسئولیت باشد (Ansari, 1991). این ظرفیت اصولی زمینه‌ای را فراهم می‌کند تا پرسیده شود آیا در حوزه بضع نیز، هرگاه تحقق تکلیف یا پیشگیری از حرام

متوقف بر معرفت باشد، تعلم و در سطح دیگری تعلیم می‌تواند در قلمرو الزام قرار گیرد؟

مسئله تنها به مکلف منفرد محدود نمی‌شود. خانواده در نظام اجتماعی اسلام جایگاهی فراتر از رابطه خصوصی دو فرد دارد و سلامت یا اختلال آن می‌تواند آثار گسترده اجتماعی ایجاد کند. بررسی رابطه عاطفی و سلامت جنسی زوجین در چارچوب قرآن و حدیث نیز نشان داده است که کیفیت روابط زوجین با آرامش خانوادگی و استحکام پیوند میان آنان ارتباط مستقیم دارد (Pasha & Bakhtiari, 2019). در ادبیات فقه حکومتی، مصالحی که با نظم عمومی، خانواده و ساختار اجتماعی ارتباط پیدا می‌کنند، می‌توانند از سطح رفتار فردی فراتر رفته و موضوع تدبیر عمومی قرار گیرند (Zibaeinejad, 2026). دیدگاه‌های معاصر در فقه حکومتی نیز بر ظرفیت حاکمیت برای مواجهه با موضوعات نوپدید خانواده از طریق شناسایی مصلحت، پیشگیری از آسیب و طراحی سیاست متناسب تأکید می‌کنند (Sarami, 2026). بنابراین، یکی از پرسش‌های نظری مقاله این است که آیا می‌توان بخشی از آگاهی‌های ضروری حوزه بضع را، در شرایطی که فقدان آنها اختلال قابل اعتنایی در خانواده ایجاد می‌کند، با مفهوم حفظ نظام و واجبات اجتماعی پیوند داد.

هدف این پژوهش، صورت‌بندی نظریه صیانت معرفتی در حوزه بضع و تبیین ارکان و مبانی استنتاجی آن است. این تحقیق می‌کوشد نشان دهد که چگونه می‌توان از مجموعه‌ای از قواعد فقهی و اصولی، یک نظام استدلالی منسجم برای مشروعیت و در مواردی ضرورت آگاهی‌بخشی استخراج کرد، بدون آنکه نتیجه به جواز آموزش نامحدود یا کنار نهادن حیا و عفاف منتهی شود. مسئله اصلی آن است که نظریه صیانت معرفتی در حوزه بضع بر چه ارکانی استوار است و مهم‌ترین مبانی استنتاجی آن کدام‌اند. روش پژوهش، توصیفی - تحلیلی و مبتنی بر تحلیل فقهی و اصولی منابع است و کوشش می‌شود به جای بازتولید همه مباحث آموزش جنسی، تنها عناصر لازم برای اثبات ساختار نظری صیانت معرفتی مورد توجه قرار گیرند. بر این

اساس، نظریه پیشنهادی بر این فرض استوار است که معرفت، هنگامی که فقدان آن احتمال قابل اعتنای معصیت، تضییع حق یا اختلال در خانواده را ایجاد کند، می‌تواند خود به ابزار صیانت تبدیل شود و حکم انتقال آن تابع نسبت میان ضرورت معرفتی و قیود شرعی حاکم بر شیوه انتقال باشد.

چارچوب مفهومی نظریه صیانت معرفتی در حوزه بضع

صورت‌بندی هر نظریه فقهی پیش از استدلال درباره احکام آن، نیازمند تحدید دقیق موضوع است؛ زیرا توسعه یا تضییع نادرست مفهوم می‌تواند تمام فرایند استنباط را تحت تأثیر قرار دهد. در نظریه حاضر، دو مفهوم «صیانت معرفتی» و «بضع» هسته موضوع را تشکیل می‌دهند. صیانت در معنای عام، ناظر بر حفظ، مراقبت و جلوگیری از ورود آسیب است، اما هنگامی که وصف «معرفتی» به آن افزوده می‌شود، نقطه ثقل از حفاظت فیزیکی یا رفتاری به حوزه شناخت منتقل می‌گردد. در این صورت، معرفت هم می‌تواند موضوع صیانت باشد و هم ابزار آن. در کاربرد نخست، مسئله این است که نظام شناختی فرد و جامعه از اطلاعات گمراه‌کننده، تحریف‌شده یا ناسازگار با ارزش‌های بنیادین محافظت شود؛ در کاربرد دوم، آگاهی به‌مثابه وسیله‌ای برای پیشگیری از آسیب به کار گرفته می‌شود. مفهوم‌پردازی جدید صیانت، آن را فرایندی پیش‌فعال معرفتی می‌کند که پیش از وقوع آسیب، عوامل تهدید را شناسایی و ظرفیت مواجهه را ایجاد می‌کند (Nazemi, 2022). نظریه مورد بحث بیش از همه بر معنای دوم استوار است؛ یعنی «صیانت به وسیله معرفت»، هرچند لازمه تحقق آن، گزینش و پالایش خود معرفت نیز هست.

در حوزه جنسی، اهمیت این تمایز دوچندان است. ممکن است فرد از نظر کمی در معرض حجم وسیعی از اطلاعات قرار داشته باشد، اما همین اطلاعات به علت غیرواقعی بودن، فقدان چارچوب اخلاقی یا گسست از ساخت خانواده، نه عامل صیانت بلکه منشأ آسیب باشد. بنابراین، صیانت معرفتی را نمی‌توان با «افزایش مطلق اطلاعات» تعریف کرد. پژوهش‌های مبتنی بر آموزه‌های اسلامی درباره تربیت جنسی زنان و دختران بر این نکته تأکید کرده‌اند که نظام اسلامی،

ارزش معرفت جنسی را در پیوند با غایت، محتوا و اثر تربیتی آن می‌سنجد و نه صرفاً در میزان دسترسی فرد به داده‌های بیشتر (Islamic Education Scientific, 2021). مقایسه مبانی لیبرالی و اسلامی تربیت جنسی نیز آشکار می‌سازد که اختلاف این دو رویکرد تنها در محتوای جزئی نیست، بلکه در تصور آنها از انسان، آزادی، خانواده و حدود دخالت هنجارهای اخلاقی ریشه دارد (Nouralizadeh Mianji & Rahimi, 2024). در نتیجه، نظریه صیانت معرفتی یک نظریه «محتوامحور و غایت‌مدار» است؛ معرفتی صیانت‌بخش محسوب می‌شود که برای تشخیص تکلیف، حفظ حق، جلوگیری از مفسده یا تحکیم رابطه مشروع لازم باشد. مفهوم دوم، «بضع»، اصطلاحی ریشه‌دار در ابواب فقه خانواده است. این واژه در کاربردهای فقهی با نکاح، استمتاع و اختیار یا استحقاق مرتبط با رابطه جنسی پیوند پیدا می‌کند و نمی‌توان آن را صرفاً مترادف بدن یا جنسیت دانست. مباحث فقهی درباره ماهیت منافع جنسی زن و نسبت آنها با عقد نکاح نشان می‌دهد که «بضع» در شبکه‌ای از مفاهیم مانند حق، استمتاع، زوجیت، رضایت، تمکین و حدود تصرف قرار می‌گیرد (Bahrami & Samani, 2019). در منابع فقه خانواده نیز احکام مربوط به روابط زوجین در چارچوب آثار عقد و حقوق متقابل طرفین صورت‌بندی شده‌اند (Mousavi, 2017). بنابراین، مقصود از «حوزه بضع» در نظریه حاضر، مجموعه آن دسته از موضوعات معرفتی است که به رابطه مشروع جنسی، حقوق و تکالیف زوجین، حدود بهره‌مندی جنسی، عفاف، حفظ حریم زوجیت و پیشگیری از رفتارهای حرام مربوط می‌شود.

این تعریف محدود‌کننده، نظریه را از ادعای تنظیم همه ابعاد آموزش جنسی دور می‌سازد. برای مثال، هر داده پزشکی یا زیست‌شناختی درباره بدن الزاماً ذیل حوزه بضع به معنای فقهی قرار نمی‌گیرد، مگر آنکه با تکلیف، حق یا سلامت رابطه زوجیت پیوند پیدا کند. به همین ترتیب، نظریه صیانت معرفتی در مقام طراحی برنامه کامل آموزش بهداشت جنسی نیست؛ مسئله آن تعیین موقعیت فقهی معرفتی است

که فقدان آن می‌تواند مکلف را در معرض خطا، گناه، تضییع حق یا آسیب به خانواده قرار دهد. این تحدید اهمیت زیادی دارد؛ زیرا هرچه حوزه موضوع گسترده‌تر شود، امکان استناد بی‌ضابطه به قواعدی چون لاضرر، حفظ نظام یا مقدمه واجب نیز افزایش می‌یابد. نظریه معتبر باید میان «معرفت مفید» و «معرفت لازم» تمایز قائل شود. بسیاری از اطلاعات ممکن است مفید باشند، اما تنها در جایی که رابطه‌ای روشن میان فقدان معرفت و اخلال در امثال یا تحقق مفسده وجود داشته باشد، می‌توان از سطح استحباب یا جواز به سوی الزام حرکت کرد.

صیانت معرفتی در این قلمرو همچنین با مفهوم «تعلّم» ارتباط وثیقی دارد. در اصول فقه، مسئولیت مکلف نسبت به شناخت تکلیف یکی از مباحث اساسی است و نمی‌توان به صورت عام جهل را بهانه‌ای برای رفع مسئولیت دانست. شیخ انصاری در بررسی برائت و احتیاط، نسبت میان جهل، فحوص و تنجز تکلیف را با دقت تحلیل می‌کند و نشان می‌دهد که پیش از تمسک به برخی اصول معذور، مکلف در مواردی مکلف به فحوص است (Ansari, 1991). این مبنا در نظریه صیانت معرفتی اهمیت ویژه دارد؛ زیرا نشان می‌دهد نظام تکلیف شرعی گاه از فرد انتظار دارد پیش از عمل، آگاهی لازم را کسب کند. در حوزه بضع نیز اگر فرد در آستانه وضعیتی قرار گیرد که احکام یا حقوق خاصی بر او مترتب می‌شود، نمی‌توان اصل نیاز به شناخت آنها را از نظام تکلیف جدا کرد.

از سوی دیگر، «تعلیم» و «تعلّم» دو سطح متفاوت‌اند. اینکه مکلف موظف به یادگیری مسئله‌ای باشد، لزوماً به این معنا نیست که هر شخص یا نهادی مکلف به تعلیم آن به همه افراد باشد. برای انتقال از وجوب تعلم به وجوب تعلیم باید مبنای مستقلی یافت؛ برای مثال، مسئولیت والدین، وظیفه عالم در بیان حکم مورد نیاز، مسئولیت حاکمیت در حفظ نظام یا وجود وضعیت خاصی که تنها از طریق آموزش قابل رفع است. این تفکیک از توسعه ناموجه نظریه جلوگیری می‌کند. در نظریه حاضر، صیانت معرفتی در سطح نخست مسئولیت شخص نسبت به کسب معرفت لازم را توضیح می‌دهد و

در سطح دوم، با توجه به مناسبات خانوادگی و اجتماعی، مسئولیت اشخاص یا نهادهای دارای تکلیف را بررسی می‌کند. دیدگاه‌های فقه حکومتی درباره برنامه‌ریزی در حوزه زنان و خانواده بر این ظرفیت تأکید دارند که برخی مسائل خانوادگی، به دلیل آثار عمومی آنها، نیازمند سیاست‌گذاری کلان‌اند (Zibaeinejad, 2026). با این حال، این مسئولیت عمومی نیز باید در حدود ضرورت و صلاحیت شرعی تعریف شود.

بعد مهم دیگر در مفهوم‌شناسی نظریه، نسبت آن با «حیا»ست. اگر صیانت معرفتی به معنای انتقال معرفت ضروری باشد، آیا بیان مسائل حوزه بضع با فضیلت حیا تعارض دارد؟ پاسخ به این پرسش بدون تفکیک میان «موضوع»، «محتوا» و «شیوه» ممکن نیست. موضوع ممکن است جنسی باشد، اما این امر به‌خودی‌خود بیان آن را ضدحیا نمی‌کند. روایات فقهی متعددی درباره احکام نکاح، طهارت و مباشرت وجود دارند و نفس وجود آنها نشان می‌دهد که در مقام نیاز، بیان مسئله جنسی قابل جمع با ادب دینی است (Al-Hurr al-Amili, 1988). آنچه باید محدود شود، بیان زائد، تحریک‌آمیز، خارج از نیاز، یا شیوه‌ای است که ستر و حریم را از بین می‌برد. از این جهت، حیا در نظریه صیانت معرفتی نه مانع معرفت بلکه «ضابطه کیفیت انتقال معرفت» است.

این قرائت با تصور اسلامی از عفت نیز سازگار است. مطهری عفاف را حالتی فعال و ناشی از قدرت مدیریت نفس می‌داند، نه حالتی که در آن اصل میل یا آگاهی حذف شود (Motahari, 2010). اگر عفت به معنای مالکیت انسان بر نیروهای خویش و جهت‌دهی آنها باشد، معرفت صحیح می‌تواند یکی از مقدمات این مالکیت محسوب شود. فردی که حدود رفتار مشروع و نامشروع، مسئولیت خود و حقوق دیگری را نمی‌شناسد، لزوماً به سبب ناآگاهی عقیف‌تر نیست. گاه جهل می‌تواند قدرت تصمیم‌گیری اخلاقی را کاهش دهد. از این رو، نظریه حاضر میان «حیای معرفتی» و «جهل» مرز می‌گذارد: حیای معرفتی به این معناست که معرفت لازم با زبان، میزان و شیوه متناسب

منتقل شود، در حالی که جهل به معنای فقدان دانشی است که برای تکلیف یا صیانت ضروری است.

مفهوم «قدر ضرورت» نیز از عناصر بنیادین چارچوب نظری است. اگر اصل انتقال معرفت به دلیل ضرورت مشروع یا حتی واجب شود، این ضرورت به‌طور خودکار همه محتوا و همه روش‌ها را مشروع نمی‌سازد. حکم باید به اندازه موضوع ضرورت امتداد یابد. در فقه، اصل تناسب میان عنوان ثانوی و قلمرو اثر آن از منطق عمومی استنباط قابل فهم است؛ به این معنا که استناد به ضرورت نمی‌تواند مجوزی نامحدود ایجاد کند. تربیت جنسی اسلامی نیز بر تدریج، تناسب و گزینش محتوا تأکید دارد (Karami, 2021). در پژوهش‌های فقهی درباره آموزش جنسی کودکان نیز اصل تناسب محتوا با رشد و نیاز مخاطب مورد تأکید قرار گرفته است (Motahari, 2023). بنابراین، صیانت معرفتی نظریه «حداقل معرفت کافی برای تحقق صیانت» است، نه نظریه حداکثرسازی اطلاعات.

در کنار قدر ضرورت، «مفسده» نیز نقش حد‌گذار دارد. ممکن است محتوایی از حیث اصل موضوع مفید باشد، اما شیوه انتقال یا زمان ارائه آن مفسده‌ای بیش از منفعت مورد انتظار ایجاد کند. در چنین وضعیتی، نظریه نمی‌تواند صرف نیاز معرفتی را کافی بداند. همین امر ضرورت سنجش مخاطب، زمینه، قالب و احتمال تحریک را مطرح می‌کند. منابع روایی در عین بیان احکام جنسی، شیوه‌هایی از بیان را به کار می‌گیرند که در آنها ادب، کنایه و اقتصاد در کلام رعایت شده است (Al-Hurr al-Amili, 1988). چنین الگویی می‌تواند مبنای این گزاره باشد که در صیانت معرفتی، «کفایت معرفتی» باید با «حداقل‌سازی مفسده بیان» جمع شود.

بر این اساس می‌توان تعریف جامع‌تری از نظریه ارائه کرد. نظریه صیانت معرفتی در حوزه بضع عبارت است از نظامی فقهی برای تشخیص، تولید و انتقال آن مقدار از معرفت مرتبط با حقوق، تکالیف و حدود روابط جنسی مشروع که فقدان آن احتمال عقلاهی ارتکاب حرام، تضییع حق، آسیب جدی یا اختلال در علقه زوجیت را ایجاد می‌کند، مشروط بر آنکه انتقال معرفت با رعایت ضرورت، تناسب،

عفاف، عدم مفسده و حدود شرعی صورت گیرد. این تعریف دو حرکت هم‌زمان دارد: از یک طرف، از سکوت مطلق در برابر نیاز معرفتی فاصله می‌گیرد و از طرف دیگر، از آزادی نامحدود آموزش نیز اجتناب می‌کند. در نتیجه، صیانت معرفتی را می‌توان «مدل میانه فقهی» دانست که مشروعیت آموزش را نه از عنوان کلی آموزش جنسی، بلکه از نسبت مشخص آن با تکلیف، مصلحت، ضرر و صیانت استنتاج می‌کند.

در این چارچوب، سه سطح از کارکرد معرفت قابل تشخیص است. سطح نخست، معرفت تکلیفی است؛ یعنی دانشی که بدون آن، امتثال واجب یا ترک حرام با اختلال مواجه می‌شود. سطح دوم، معرفت تحکیمی است؛ یعنی دانشی که کیفیت رابطه زوجین و حسن معاشرت را تقویت می‌کند، هرچند فقدان آن لزوماً موجب ترک واجب نباشد. ارزیابی روابط عاطفی و سلامت جنسی زوجین در منابع اسلامی نشان می‌دهد که سلامت رابطه جنسی با کیفیت پیوند عاطفی و آرامش خانواده ارتباط دارد (Pasha & Bakhtiari, 2019). سطح سوم، معرفت پیشگیرانه است؛ یعنی دانشی که فرد و خانواده را در برابر زمینه‌های انحراف، سوءاستفاده یا آسیب بیرونی مقاوم می‌سازد. هر سه سطح زیر چتر صیانت قرار می‌گیرند، اما حکم آنها یکسان نیست و همین تمایز، مقدمه ورود به ارکان نظریه است.

ارکان نظریه صیانت معرفتی در حوزه بضع

نظریه صیانت معرفتی برای آنکه از سطح یک توصیه تربیتی فراتر رود و به ساختاری قابل دفاع در فقه تبدیل شود، نیازمند ارکانی است که رابطه میان «فقدان معرفت» و «الزام به آگاهی» را توضیح دهند. رکن نخست، وجوب دفع ضرر محتمل ناشی از جهل یا به تعبیر دقیق‌تر «دفع ضرر معرفتی محتمل» است. مقصود از ضرر معرفتی صرف ندانستن یک مسئله نیست، بلکه وضعیتی است که در آن فقدان دانشی معین، احتمال عقلایی تحقق ضرر شرعی، اخلاقی یا خانوادگی را ایجاد می‌کند. از این جهت، جهل تنها خلأ ذهنی نیست؛ بلکه در موارد خاص می‌تواند علت یا زمینه وقوع رفتار زیان‌بار شود. برای مثال، ناآگاهی از حدود حقوق زوجین ممکن است به تضییع

حق، و ناآگاهی از حکم شرعی ممکن است به ارتکاب حرام منتهی شود. اصل عقلایی دفع ضرر در اصول فقه جایگاه مهمی دارد و نائینی در تحلیل تنجز تکلیف و احتمال ضرر، نسبت میان احتمال معقول و مسئولیت عملی را مورد توجه قرار می‌دهد (Naini, 1997). بنابراین، اگر ضرر ناشی از جهل قابل اعتنا باشد، عقل نمی‌تواند فرد را نسبت به رفع منشأ آن کاملاً بی‌تفاوت بداند.

قاعده لاضرر نیز در تقویت این رکن نقش ایفا می‌کند. حدیث «لا ضرر و لا ضرار» از مستندات مهم فقهی برای نفی احکام ضرری و تنظیم مناسباتی است که در آنها ضرر ناروا شکل می‌گیرد (Al-Hurr al-Amili, 1988). با این حال، استناد به لاضرر برای اثبات مستقیم هر نوع آموزش باید با احتیاط صورت گیرد؛ زیرا کارکرد اصلی قاعده، بنا بر بسیاری از تحلیل‌ها، نفی حکم ضرری است و تبدیل آن به منشأ وجوب یک عمل مثبت نیازمند ضمیمه کردن مقدمات دیگری است. از این رو، در نظریه حاضر لاضرر بیش از آنکه به تنهایی وجوب آموزش را اثبات کند، نشان می‌دهد که فقه نمی‌تواند ترتیباتی را که به ضرر قابل اعتنا منتهی می‌شود نادیده بگیرد. قواعد فقهی مرتبط با ضرر در آثار محقق داماد نیز نشان‌دهنده ظرفیت این قاعده برای تحلیل مسئولیت در وضعیت‌های زیان‌بار است (Mohaghegh Damad, 2001). بنابراین، لاضرر در کنار سایر

ادله، بخشی از ساخت استدلالی رکن نخست را تشکیل می‌دهد. عنصر دوم در رکن نخست، وجوب مقدمه واجب است. اگر حفظ حق، ترک حرام یا انجام تکلیف، بدون تحصیل یک معرفت ممکن نباشد، معرفت در مقام مقدمه قرار می‌گیرد. محقق خراسانی در بحث مقدمه واجب، رابطه میان وجوب ذی‌المقدمه و مقدمه را در ساختار اصولی تحلیل می‌کند (Al-Muhaqqiq al-Khurasani, 1988). در حوزه بضع، این قاعده زمانی قابل استفاده است که رابطه توقف احراز شود. برای مثال، اگر مکلف بدون شناخت حداقل احکام نکاح و روابط زوجین نتواند تکلیف خود را به‌درستی امتثال کند، تعلم احکام لازم مقدمه امتثال خواهد بود. اما از این قاعده نمی‌توان نتیجه گرفت که هر نوع اطلاعات مرتبط با روابط جنسی

واجب است؛ تنها آن مقدار که واقعاً در مسیر تحقق واجب نقش مقدماتی دارد می‌تواند از این استدلال بهره‌مند شود. همین قید، نظریه را از توسعه نامحدود مفهوم ضرورت محافظت می‌کند.

بحث فحوص و تعلم در اصول نیز این ساخت را کامل می‌کند. شیخ انصاری در مباحث اصولی نشان می‌دهد که تمسک به جهل در همه وضعیت‌ها پذیرفته نیست و در مواردی، مکلف پیش از عمل موظف به جست‌وجوی حکم است (Ansari, 1991). بنابراین، هنگامی که شخص در معرض ابتلای واقعی به موضوع قرار دارد، ترک یادگیری می‌تواند از حیث اصولی متفاوت از جهلی باشد که امکان رفع آن وجود نداشته است. در منابع فقهی نیز تعلم مسائل مورد ابتلا از اهمیت خاص برخوردار است و این امر با منطق کلی نظام تکلیف سازگار است. در نظریه صیانت معرفتی، نتیجه آن است که آگاهی از بضع در جایی که مستقیماً به امثال وظیفه مربوط می‌شود، دیگر یک دانش تزئینی یا صرفاً فرهنگی نیست، بلکه بخشی از آمادگی مکلف برای عمل شرعی به شمار می‌رود.

با این حال، رکن نخست دو سطح مسئولیت ایجاد می‌کند که باید از هم جدا شوند. سطح اول، مسئولیت خود مکلف برای تحصیل دانش لازم است. سطح دوم، مسئولیت کسی است که بر اساس نسبت حقوقی یا جایگاه اجتماعی خود موظف به فراهم کردن این دانش است. اثبات سطح دوم نیازمند دلیل تکمیلی است. والدین نسبت به تربیت فرزندان، زوجین نسبت به برخی اطلاعات لازم برای زندگی مشترک، عالمان نسبت به بیان حکم مورد سؤال و حاکمیت نسبت به مصالح عمومی، هر یک می‌توانند بر پایه‌ای متفاوت دارای مسئولیت باشند. نظریه صیانت معرفتی در صورتی از دقت کافی برخوردار خواهد بود که این مسئولیت‌ها را یکی نکند و از وجوب تعلم فرد، به‌طور خودکار وجوب سیاست عمومی برای همه مخاطبان را نتیجه نگیرد.

رکن دوم، تقدم صیانت بر سکوت ناشی از حیا در مقام تراحم است. این رکن از حیث نظری اهمیت ویژه دارد، زیرا مهم‌ترین مانع فرهنگی و اخلاقی در مسئله آگاهی‌بخشی حوزه بضع، تصور تعارض

میان بیان و حیاست. در منابع اسلامی، حیا از فضایل برجسته اخلاقی است و روایات متعددی منزلت آن را بیان کرده‌اند (Al-Majlisi, 1983). از سوی دیگر، قرآن و فقه بر حفظ فروج، غض بصر و رعایت حدود جنسی تأکید دارند و این مجموعه یک نظام قوی عفاف را پدید آورده است. اما فضیلت حیا را نباید با «امتناع از بیان ضروری» مساوی دانست. وجود روایات تفصیلی درباره مسائل نکاح، طهارت و روابط جنسی نشان می‌دهد که در مقام نیاز، بیان مسئله با حیا قابل جمع است (Al-Hurr al-Amili, 1988). بنابراین، نخستین اصلاح مفهومی در این رکن آن است که تعارض میان حیا و معرفت، تعارضی ذاتی نیست؛ بلکه ممکن است در برخی صورت‌های بیان، تراحم عملی پدید آید.

در موارد واقعی تراحم نیز قاعده اهم و مهم اهمیت پیدا می‌کند. اگر سکوت درباره مسئله‌ای موجب خطر قابل توجه ارتکاب معصیت، تضییع حق یا فروپاشی رابطه شود و بیان آن با رعایت حدود، تنها راه معقول پیشگیری باشد، حفظ مصلحت مهم‌تر می‌تواند بر مصلحت سکوت مقدم شود. منطق اصولی در موارد تراحم بر سنجش ملاک‌ها و ترجیح اهم استوار است و نمی‌توان بدون ارزیابی شدت مصلحت و مفسده، حکمی کلی صادر کرد. آثار اصولی نائینی در تبیین تراحم و اهمیت ملاک‌ها ظرفیت لازم برای چنین تحلیلی را فراهم می‌کنند (Naini, 1997). نتیجه آن نیست که حیا کنار گذاشته شود، بلکه صورت تحقق حیا تغییر می‌کند: حیا از «ترک بیان» به «انتخاب بیان عقیقانه و ضروری» منتقل می‌شود.

قاعده دفع افسد به فاسد نیز در این مقام قابل توجه است. در منطق فقهی، هنگامی که اجتناب از هر دو مفسده ممکن نباشد، مفسده کمتر برای جلوگیری از مفسده بزرگ‌تر تحمل می‌شود. استفاده از این منطق در حوزه بضع مستلزم آن است که نخست ثابت شود بیان محدود یک مسئله واقعاً واجد مفسده‌ای خفیف است و ترک آن به مفسده شدیدتر منتهی می‌شود. شیخ انصاری در مباحث فقهی و اصولی خود بارها از منطق سنجش مصالح و مفاسد در تراحمات بهره می‌گیرد (Ansari, 1991). با این حال، می‌توان یک گام پیش‌تر

رفت و گفت در بسیاری از موارد اساساً بیان عقیقانه و علمی مسئله جنسی «مفسده» نیست تا نیازمند دفع افسد به فاسد باشد؛ بلکه تنها در عرفی خاص ممکن است اصل بیان با احساس شرم همراه شود. اگر بیان، ضروری، غیرتحریک‌آمیز و در چارچوب شرعی باشد، می‌تواند مصداق رفتار مسئولانه تلقی شود.

مفهوم عفت در اندیشه مطهری این برداشت را تقویت می‌کند. عفت به معنای فقدان میل یا فرار از شناخت نیست، بلکه قدرت اداره و مالکیت بر میل است (Motahari, 2010). از این منظر، معرفتی که به فرد امکان می‌دهد غریزه خویش را بشناسد، حدود آن را رعایت کند و حقوق دیگری را محترم بشمارد، می‌تواند خود جزء سازوکار عفت باشد. مسئله اصلی آن است که آموزش با چه زبان و روشی عرضه شود. ادبیات فقهی و حدیثی ظرفیت استفاده از کنایه، ایجاز و بیان متناسب با مخاطب را نشان می‌دهد (Al-Hurr al-Amili, 1988). بنابراین، نظریه صیانت معرفتی حیا را از یک «مانع معرفت» به یک «اصل روش‌شناختی در انتقال معرفت» بازتعریف می‌کند.

رکن سوم، مدیریت غریزه از طریق آگاهی است. این رکن به مبنای انسان‌شناختی نظریه مربوط می‌شود. در نگاه اسلامی، غریزه جنسی نه امری ذاتاً پلید است که باید حذف شود و نه نیرویی خودبنیاد است که هر نوع پاسخ به آن مشروع باشد. نظام اسلامی تلاش می‌کند این غریزه را در چارچوب نکاح، عفت، مسئولیت و مصالح خانواده هدایت کند. مطالعات تطبیقی درباره آموزش جنسی اسلامی و غربی همین تمایز را برجسته کرده‌اند و نشان داده‌اند که در الگوی اسلامی، مدیریت میل با ساخت اخلاقی و خانواده‌محور همراه است (Wani et al., 2017). اصول و اهداف تربیت جنسی اسلامی نیز بر هدایت غریزه، خودکنترلی و آماده‌سازی فرد برای ایفای مسئولانه نقش‌های خانوادگی تأکید دارند (Karami, 2021).

مدیریت بدون معرفت دشوار است. فرد برای خودکنترلی باید موضوع رفتار، حدود مجاز، پیامدها و جایگزین‌های مشروع را بشناسد. آموزه منقول از امیرالمؤمنین (ع) درباره شناخت نفس، در

سنت اخلاقی اسلامی جایگاه مهمی دارد و آثار گردآورنده حکمت‌های علوی بر اهمیت معرفت نفس تأکید کرده‌اند (Al-Amidi, 1989). هرچند از این آموزه به تنهایی نمی‌توان وجوب آموزش جنسی را استنباط کرد، می‌توان آن را مؤید این نگرش دانست که شناخت قوای نفسانی مقدمه مدیریت آنهاست. بنابراین، نظریه صیانت معرفتی با سرکوب معرفتی غریزه سازگار نیست؛ زیرا جهل، قدرت مدیریت را افزایش نمی‌دهد و گاه آن را کاهش می‌دهد.

این رکن را می‌توان در سه لایه عملکردی توضیح داد. لایه نخست، آگاهی‌بخشی تکلیفی است. در این سطح، موضوع آموزش احکام واجب و حرام، حقوق و تکالیف زوجین و حدود شرعی است. این لایه بیشترین قابلیت برای قرار گرفتن ذیل وجوب تعلم را دارد، زیرا ارتباط آن با امتثال مستقیم‌تر است. لایه دوم، مهارت‌آموزی عقیقانه است. در این سطح، معرفت صرفاً درباره حکم نیست، بلکه به شیوه حسن معاشرت، توجه به حقوق متقابل و کیفیت سالم رابطه می‌پردازد. یافته‌های پژوهشی درباره روابط عاطفی و سلامت جنسی زوجین در منابع اسلامی نشان داده‌اند که کیفیت رابطه عاطفی و جنسی می‌تواند در پایداری زندگی مشترک نقش داشته باشد (Pasha & Bakhtiari, 2019). لایه سوم، آگاهی حفاظتی است؛ یعنی آموزش شناخت تهدیدها، انحرافات، سوءاستفاده‌ها و منابع اطلاعاتی نامعتبر. در عصر دسترسی وسیع به اطلاعات، این سطح اهمیتی افزوده پیدا می‌کند و با مفهوم صیانت پیش‌دستانه هم‌خوان است (Nazemi, 2022).

رابطه این سه رکن را می‌توان چنین تحلیل کرد که رکن نخست «چرایی ضرورت معرفت» را توضیح می‌دهد، رکن دوم «چگونگی حل تعارض ظاهری میان معرفت و حیا» را روشن می‌سازد و رکن سوم «کارکرد عملی معرفت در مدیریت غریزه» را نشان می‌دهد. بدون رکن نخست، نظریه به مجموعه‌ای از توصیه‌های مفید تقلیل می‌یابد؛ بدون رکن دوم، در برابر موانع فرهنگی و اخلاقی انتقال دانش پاسخ روشنی ندارد؛ و بدون رکن سوم، روشن نمی‌شود که

چرا معرفت می‌تواند واقعاً نقش صیانتی ایفا کند. انسجام نظری زمانی حاصل می‌شود که این سه رکن هم‌زمان در کنار قیود ضرورت، تناسب و عدم مفسده به کار گرفته شوند.

از این ترکیب، اصل مهمی به دست می‌آید: «هر معرفتی صیانت‌بخش نیست و هر صیانتی نیز مستلزم بیان حداکثری نیست». معرفت زمانی در نظریه حاضر ارزش فقهی ویژه پیدا می‌کند که رابطه قابل دفاعی با دفع ضرر، امتثال تکلیف یا تحکیم رابطه مشروع داشته باشد. در عین حال، کیفیت انتقال آن باید تحت نظارت معیارهای عفاف و تناسب باقی بماند. این منطق از افراط دو سویه جلوگیری می‌کند؛ از یک سو، رویکردی که هر سخن گفتن از حوزه بضع را خلاف حیا می‌شمارد و از سوی دیگر، رویکردی که هر نوع دسترسی به اطلاعات جنسی را بدون ملاحظه غایت و اثر، حق یا ضرورت تلقی می‌کند. به همین دلیل، ارکان نظریه باید در پیوند با مبانی استنتاجی آن بررسی شوند تا روشن شود این ساختار چگونه از ادله و قواعد فقهی قابل استخراج است.

مبانی استنتاجی نظریه صیانت معرفتی در حوزه بضع

نخستین مبناي استنتاجی نظریه صیانت معرفتی، تنقیح مناط از ادله «وقایه‌الاهل» است. آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا» مسئولیتی روشن در قبال صیانت از خود و خانواده مطرح می‌کند. مفسران امامیه، وقایه در این آیه را با هدایت، تعلیم، امر به طاعت و بازداشتن از معصیت مرتبط ساخته‌اند. طبرسی در تفسیر آیه، حفاظت از خانواده را به تعلیم و تأدیب و فراهم ساختن زمینه اطاعت پیوند می‌دهد (Al-Tabrisi, 1993). تفسیر نمونه نیز بر مسئولیت تربیتی فرد در برابر اعضای خانواده و ضرورت فراهم کردن مقدمات نجات آنان تأکید می‌کند (Makareem Shirazi, 1995). بر این اساس، وقایه صرفاً به منع پس از وقوع خطا محدود نیست، بلکه اقدامات پیشگیرانه‌ای را نیز دربرمی‌گیرد که احتمال افتادن در معصیت را کاهش می‌دهند.

تنقیح مناط در اینجا بر شناسایی علت یا جهت مشترک میان مصادیق استوار است. اگر ملاک تکلیف در «قوا انفسکم و اهلیکم ناراً»

جلوگیری از قرار گرفتن خود و خانواده در مسیر معصیت و عذاب باشد، هر ابزار مشروعی که به‌طور معقول برای تحقق این وقایه ضرورت پیدا کند می‌تواند در دایره مسئولیت قرار گیرد. آگاهی‌بخشی در حوزه بضع نیز در صورتی مشمول این منطق می‌شود که جهل نسبت به یک حکم یا حق، زمینه واقعی ارتکاب معصیت یا آسیب را ایجاد کرده باشد. برای مثال، کسی که به دلیل فقدان شناخت، حدود شرعی یک رفتار یا حقوق طرف مقابل را نمی‌داند، ممکن است در معرض نقض تکلیف قرار گیرد. در این وضعیت، تعلیم لازم می‌تواند مقدمه وقایه باشد. اما این تنقیح مناط نمی‌تواند بدون ضابطه توسعه یابد؛ زیرا هر اطلاعاتی صرفاً به دلیل ارتباط موضوعی با امر جنسی، مصداق وقایه نیست. ملاک باید رابطه مؤثر و عقلایی با پیشگیری از مفسده باشد.

ادله روایی نیز این برداشت را تقویت می‌کنند. در مجموعه روایات، تعلیم احکام خانواده، نکاح و طهارت به نحوی صورت گرفته است که نشان می‌دهد حفظ حیا مانع پاسخ‌گویی به نیاز واقعی مکلف نیست (Al-Hurr al-Amili, 1988). همین شیوه می‌تواند الگویی برای جمع میان وقایه و حیا باشد. در این الگو، وقایه اقتضا می‌کند دانش لازم ارائه شود و حیا اقتضا می‌کند میزان و روش ارائه تحت کنترل باقی بماند. نتیجه آن است که مسئولیت صیانت از اهل، به جای ایجاد یک وجوب مطلق و نامحدود برای آموزش، تکلیف «تأمین معرفت لازم به شیوه مشروع» را توجیه می‌کند.

این مبنا همچنین ظرفیت انتقال از سطح خانواده به سطح عمومی را دارد، اما این انتقال نیازمند استدلال مستقل است. آیه در ظاهر خطاب به مؤمنان و ناظر به خود و اهل آنان است، بنابراین استفاده از آن برای اثبات وظیفه مستقیم حاکمیت نیازمند ضمیمه کردن مبانی فقه حکومتی و مسئولیت عمومی حکومت در اقامه احکام و حفظ مصالح اجتماعی است. نظریه ولایت فقیه، حکومت اسلامی را صرفاً ناظر منفعل بر رفتار افراد نمی‌داند، بلکه برای آن در اجرای احکام و اداره مصالح عمومی نقش قائل است (Khomeini, 1999). همچنین در اندیشه فقه حکومتی معاصر، سیاست‌گذاری خانواده یکی از

حوزه‌هایی است که به سبب آثار اجتماعی آن، نمی‌توان آن را به تصمیمات کاملاً منفرد فروکاست (Zibaeinejad, 2026). از این منظر، وقایع‌الاهل مبنای نخستین صیانت در سطح خرد است و قواعد حفظ نظام می‌توانند مبنای توسعه آن به سطح کلان باشند.

دومین مبنای استنتاجی، قاعده «ما یختل به النظام» یا ضرورت حفظ نظام است. در فقه امامیه، نظم اجتماعی و آنچه قوام زندگی جمعی بدان وابسته است از اهمیت بالایی برخوردار است. قواعد فقهی درباره حفظ نظام بر این مبنا استوارند که شارع به اختلال در ساختار ضروری جامعه رضایت ندارد و اموری که قوام نظام به آنها وابسته است می‌توانند واجب شوند (Mohaghegh Damad, 2001).

فقه حکومتی نیز از همین منطق برای توضیح قلمرو تصمیم‌گیری در مسائل عمومی بهره می‌گیرد. نامه مشهور امام خمینی درباره اختیارات حکومت نشان‌دهنده جایگاه گسترده مصلحت عمومی و ضرورت‌های اداره جامعه در اندیشه فقه حکومتی است (Khomeini, 1988). در نتیجه، اگر موضوعی از سطح منفعت شخصی عبور کند و به ثبات یک نهاد بنیادی اجتماعی مرتبط شود، امکان تحلیل آن در چارچوب حفظ نظام افزایش می‌یابد.

خانواده یکی از مصادیق برجسته نهادهایی است که ثبات آن با نظم اجتماعی ارتباط دارد. البته از این گزاره نباید نتیجه گرفت که هر مشکل خانوادگی مصداق اختلال نظام است؛ معیار باید شدت و گستره اثر باشد. اگر یک ناآگاهی فراگیر در حوزه حقوق و تکالیف زوجین به‌طور قابل اعتنا به افزایش تعارض، تضییع حقوق یا آسیب‌های گسترده خانوادگی منجر شود، آنگاه مسئله می‌تواند از سطح خصوصی فراتر رود. پژوهش درباره سلامت جنسی و روابط عاطفی زوجین بر پیوند این حوزه با کیفیت زندگی خانوادگی تأکید کرده است (Pasha & Bakhtiari, 2019). بنابراین، آگاهی‌بخشی‌ای که واقعاً در جلوگیری از اختلال خانوادگی نقش داشته باشد، می‌تواند موضوع تحلیل حفظ نظام قرار گیرد.

در این مبنا نیز تفکیک میان «اصل مسئولیت» و «روش اجرا» ضروری است. حفظ نظام ممکن است ضرورت اقدام را توجیه کند، اما به

خودی خود نوع برنامه آموزشی، سن مخاطب، سطح محتوا یا ابزار انتقال را تعیین نمی‌کند. این موارد باید بر اساس سایر قواعد و شناخت موضوع تعیین شوند. در فقه حکومتی، تشخیص موضوعات اجتماعی و برنامه‌ریزی متناسب با شرایط زمان و مکان اهمیت ویژه دارد (Sarami, 2026). از این رو، اگر حاکمیت بر مبنای حفظ نظام به عرصه صیانت معرفتی ورود کند، مکلف است میان گروه‌های مختلف مخاطب، درجات نیاز و احتمال مفسده تفاوت قائل شود. سیاست واحد و نامتناسب با همه گروه‌ها نمی‌تواند صرفاً با عنوان حفظ نظام مشروعیت یابد.

جایگاه زمان و مکان نیز در اینجا اهمیت پیدا می‌کند. تغییر ساختار رسانه‌ای جامعه، دسترسی فراگیر به محتوای جنسی و تحول الگوهای ارتباطی، موضوع خارجی حکم را دگرگون می‌کند. ممکن است در دوره‌ای، حفظ سکوت درباره برخی مسائل به دلیل دسترسی محدود افراد به اطلاعات و وجود شبکه‌های سنتی انتقال دانش، مفسده قابل توجهی نداشته باشد؛ اما در دوره‌ای دیگر، همین سکوت موجب شود مخاطب معرفت خود را از منابع غیرقابل اعتماد دریافت کند. فقه حکومتی بر ضرورت شناخت چنین تحولات موضوعی تأکید دارد و برنامه‌ریزی خانواده را بدون توجه به شرایط واقعی جامعه ناکافی می‌داند (Zibaeinejad, 2026). از این جهت، نظریه صیانت معرفتی یک نظریه زمان‌مند در سطح موضوع‌شناسی است، هرچند مبانی هنجاری آن از قواعد ثابت فقهی اخذ می‌شوند.

مبنای سوم، پیوند میان معرفت و حقوق مربوط به بضع، به‌ویژه حق زن در شناخت حقوق و وضعیت حقوقی خویش است. منابع فقهی نکاح درباره میزان اختیار زن در ازدواج و حقوق ناشی از زوجیت، مباحث گسترده‌ای دارند (Tabatabaei Yazdi, 1996). در برخی روایات نیز تعبیری وجود دارد که بر حق زن نسبت به امر ازدواج و فرج خود دلالت دارند و در استنباط احکام نکاح مورد استفاده فقها قرار گرفته‌اند (Al-Hurr al-Amili, 1988). فقه خانواده معاصر نیز بر جایگاه اراده و حقوق زن در ساخت رابطه زوجیت تأکید کرده است (Mousavi Bojnourdi, 2017).

این اساس، می‌توان پرسید که آیا داشتن حق بدون دسترسی به معرفت لازم برای شناخت آن، از نظر عملی کافی است؟

پاسخ نظریه صیانت معرفتی منفی است. حق زمانی قابلیت استیفا دارد که صاحب حق از اصل وجود آن، حدود آن و شیوه مشروع اعمال آن آگاه باشد. فقدان معرفت می‌تواند حق را از لحاظ رسمی موجود ولی از حیث عملی بی‌اثر سازد. بررسی ماهیت مالکیت یا استحقاق نسبت به منافع جنسی در فقه امامیه نشان می‌دهد که این حوزه دارای پیچیدگی‌های حقوقی مهمی است و برداشت ساده از رابطه زوجیت می‌تواند به سوءفهم نسبت به حقوق زن منجر شود (Bahrami & Samani, 2019). بنابراین، «حق معرفتی» در نظریه حاضر به معنای تأسیس یک حق مستقل مدرن بدون ریشه فقهی نیست، بلکه به معنای لازمه عملی بهره‌مندی از حقوقی است که فقه از پیش به رسمیت شناخته است.

این استدلال را می‌توان با اصل عدالت و منع اضرار نیز تقویت کرد. اگر یکی از طرفین رابطه به سبب جهل از حقوق خود در موقعیتی قرار گیرد که دیگری بتواند از ناآگاهی او سوءاستفاده کند، نظام حقوقی نمی‌تواند نسبت به زمینه ساختاری این تضییع بی‌اعتنا باشد. قواعد مربوط به ضرر در فقه ظرفیت مقابله با وضعیتی را دارند که نتیجه آن تحمیل زیان نارواست (Mohaghegh Damad, 2001). افزون بر آن، تربیت جنسی زنان از منظر آموزه‌های اسلامی تنها به بیان ممنوعیت‌ها محدود نمی‌شود، بلکه باید شناخت متناسبی از حقوق، مسئولیت‌ها و شأن انسانی فراهم کند (Islamic Education Scientific, 2021). از این جهت، صیانت معرفتی می‌تواند یکی از ابزارهای جلوگیری از تبدیل جهل به زمینه تضییع حق باشد.

در کنار سه مبنای اصلی، قاعده وجوب تعلم نقش مؤید مهمی دارد. نظام تکلیف شرعی بر این پیش‌فرض استوار است که مکلف در حد لازم امکان شناخت وظیفه خود را داشته باشد. مباحث اصولی شیخ انصاری درباره فحوص و برائت نشان می‌دهد که در بسیاری از موارد، شخص پیش از استناد به جهل باید برای شناخت حکم اقدام کند

(Ansari, 1991). آثار نائینی نیز در تحلیل منجزیت و معذرت، نقش دسترسی به حجت و مسئولیت مکلف در برابر احتمال تکلیف را بررسی کرده‌اند (Naini, 1997). بنابراین، اگر حوزه بضع موضوع ابتلای واقعی شخص باشد، تعلم احکام ضروری آن می‌تواند در چارچوب کلی وجوب معرفت نسبت به تکلیف قرار گیرد.

قاعده مقدمه واجب نیز مؤید دوم است. اگر واجبی مانند رعایت حقوق همسر، ترک رفتار حرام یا ایفای صحیح تکلیف زوجیت بدون شناخت موضوع و حکم ممکن نباشد، تعلم معرفت ضروری در سلسله مقدمات قرار می‌گیرد. ساختار اصولی این بحث در کفایه الاصول تبیین شده است (Al-Muhaqqiq al-Khurasani, 1988). البته همان‌گونه که گفته شد، این استدلال تنها به معرفتی سرایت می‌کند که توقف واقعی بر آن وجود داشته باشد. بدین ترتیب، نظریه از ادعای وجوب همه آموزش‌های مفید اجتناب می‌کند.

مبنای دیگر، نقش «حسن معاشرت» و مصالح رابطه زوجین است. اگرچه همه مهارت‌های خانوادگی در سطح واجب قرار نمی‌گیرند، فقه اسلامی برای کیفیت رابطه زوجین، مودت، احترام و رعایت حقوق متقابل ارزش قائل است. بررسی آموزه‌های قرآن و حدیث درباره رابطه عاطفی و سلامت جنسی زوجین نشان داده است که سامان رابطه جنسی می‌تواند بخشی از سلامت کلی خانواده باشد (Pasha & Bakhtiari, 2019). از این رو، بخشی از صیانت معرفتی می‌تواند در قلمرو استحباب یا توصیه مؤکد قرار گیرد؛ مانند آموزش مهارت‌هایی که به تحکیم رابطه کمک می‌کنند اما فقدان آنها لزوماً موجب ترک واجب نیست. این تمایز میان قلمرو واجب و مستحب برای دقت نظری ضروری است.

نظریه صیانت معرفتی همچنین باید با قیود درونی مهار شود. نخستین قید، «ضرورت یا نیاز عقلایی» است. انتقال معرفت تنها زمانی می‌تواند از عنوان صیانت برخوردار شود که نیاز واقعی و قابل دفاعی به آن وجود داشته باشد. دومین قید، «تناسب با مخاطب» است. پژوهش‌های فقهی درباره آموزش جنسی کودکان نشان داده‌اند که تفاوت سطح

رشد و قابلیت فهم، در تعیین محتوا نقش تعیین کننده دارد (Motahari, 2023). سومین قید، «قدر لازم» است؛ یعنی آموزش از میزان مورد نیاز برای تحقق هدف صیانتی تجاوز نکند. چهارمین قید، «عدم مفسده» است؛ محتوایی که به جای پیشگیری از آسیب، خود زمینه تحریک یا انحراف قابل توجه ایجاد کند، نمی تواند صرفاً با ادعای صیانت توجیه شود.

قید پنجم، رعایت «ستر و حیا در روش» است. سنت روایی نشان می دهد که می توان مسائل حساس را با زبانی دقیق و در عین حال عقیفانه منتقل کرد (Al-Hurr al-Amili, 1988). قید ششم، انتخاب فرد صلاحیت دار برای انتقال معرفت است، به ویژه در موضوعاتی که ورود فرد غیرمتخصص یا نامتناسب می تواند مفسده ایجاد کند. قید هفتم، توجه به تفاوت میان موقعیت فردی و سیاست عمومی است. حکمی که درباره تعلم یک فرد مبتلا به مسئله ثابت می شود، لزوماً نمی تواند بدون ارزیابی جداگانه به برنامه عمومی برای تمام افراد تبدیل شود. این مرزبندی برای جلوگیری از توسعه ناموجه مفهوم واجبات نظام ضروری است.

در سطح حکومتی نیز نظریه باید از دو افراط فاصله بگیرد: نخست، بی تفاوتی کامل حاکمیت به نیازهای معرفتی خانواده؛ و دوم، تبدیل صیانت به مداخله نامحدود در خصوصی ترین حوزه های زندگی. فقه حکومتی از یک سو مسئولیت حاکمیت در حفظ مصالح عمومی را می پذیرد (Khomeini, 1999) و از سوی دیگر، مشروعیت تصمیم حکومتی وابسته به وجود مصلحت واقعی و رعایت چارچوب شرع است. دیدگاه امام خمینی درباره نقش حکومت و مصلحت در اداره جامعه ظرفیت مهمی برای تبیین این سطح از مسئولیت فراهم می کند (Khomeini, 1988). مباحث مربوط به حکم حکومتی در تنظیم مسائل خانواده نیز نشان می دهد که ورود حاکمیت نیازمند اثبات مصلحت و رعایت قلمرو صلاحیت است (Atashafrouz, 2020). بنابراین، صیانت معرفتی در سطح عمومی باید هدفمند، حداقلی، متناسب و مبتنی بر ضرورت اثبات شده باشد.

از مجموعه این مبانی می توان زنجیره استنتاج نظریه را بازسازی کرد. نقطه آغاز، وجود یک وضعیت معرفتی ناقص در حوزه بضع است. در گام بعد باید بررسی شود آیا این نقص معرفتی، احتمال عقلایی ارتکاب حرام، تضییع حق، ضرر یا اختلال خانوادگی ایجاد می کند یا خیر. اگر پاسخ منفی باشد، الزام خاصی از نظریه استخراج نمی شود و موضوع ممکن است در حد اباحه یا توصیه باقی بماند. اگر پاسخ مثبت باشد، باید مشخص شود مسئول رفع این نقص چه کسی است: خود مکلف، خانواده، متخصص یا ساختار عمومی. سپس باید کمترین میزان معرفت لازم برای دفع خطر تعیین شود. در مرحله بعد، روش انتقال بر اساس حیا، تناسب، عدم مفسده و صلاحیت آموزش دهنده محدود می شود. تنها پس از طی این مراحل می توان از صیانت معرفتی به عنوان یک تکلیف یا سیاست مشروع سخن گفت. ویژگی مهم این مدل آن است که میان «اصل» و «قلمرو» تفکیک می کند. اصل نظریه می گوید معرفت می تواند در برخی شرایط ابزار واجب صیانت باشد؛ اما قلمرو آن وابسته به تشخیص موضوع است. این انعطاف موجب می شود نظریه هم با ثبات قواعد فقهی سازگار باشد و هم ظرفیت پاسخ گویی به تحولات زمان را داشته باشد. فقه حکومتی معاصر نیز در مواجهه با مسائل زنان و خانواده بر همین ترکیب ثبات مبانی و تحول موضوعات تأکید دارد (Zibaeinejad, 2026). از این جهت، نظریه صیانت معرفتی را می توان چارچوبی دانست که قواعد سنتی فقه را برای پاسخ به یک مسئله جدید سازمان دهی می کند، نه اینکه حکم جدیدی مستقل از میراث فقهی ایجاد کند.

این رویکرد در نهایت به بازتعریف رابطه میان حیا، معرفت و خانواده می انجامد. در این چارچوب، حیا عامل حذف معرفت نیست؛ بلکه روش انتقال آن را تنظیم می کند. معرفت نیز ارزش مطلق و مستقل ندارد؛ بلکه وقتی در خدمت امتثال، عدالت، عفاف و تحکیم خانواده قرار گیرد، کارکرد صیانتی پیدا می کند. خانواده نیز تنها مصرف کننده این معرفت نیست، بلکه یکی از موضوعات اصلی حفاظت به وسیله آن است. بدین ترتیب، مبانی وقایه الأهل، حفظ

نظام، حقوق مربوط به بضع، وجوب تعلم، مقدمه واجب و قواعد دفع ضرر در یک ساختار واحد به هم متصل می‌شوند و امکان استنتاج نظریه‌ای فراهم می‌آورند که هم از سکوت زیان‌بار پرهیز می‌کند و هم در برابر آموزش بی‌حد و مرز مقاومت دارد.

نتیجه‌گیری

نظریه صیانت معرفتی در حوزه بضع را می‌توان تلاشی برای بازسازی نظام‌مند مجموعه‌ای از ظرفیت‌های پراکنده فقهی و اصولی دانست که در کنار یکدیگر، امکان ارائه پاسخی منسجم به مسئله معرفت جنسی در چارچوب فقه امامیه را فراهم می‌کنند. مسئله اصلی این نظریه نه اثبات مطلوبیت مطلق آموزش جنسی و نه دفاع از سکوت مطلق در برابر آن است، بلکه تعیین موقعیتی است که در آن «دانستن» از یک امر صرفاً مباح یا مفید به یکی از مقدمات صیانت شرعی تبدیل می‌شود. نقطه عزیمت نظریه آن است که جهل در حوزه بضع همیشه وضعیت خنثی نیست. در برخی شرایط، فقدان شناخت از احکام، حقوق، تکالیف و حدود رابطه زوجیت می‌تواند احتمال ارتکاب معصیت، تضییع حق، آسیب به دیگری یا اختلال در زندگی مشترک را افزایش دهد. هنگامی که چنین رابطه‌ای میان جهل و مفسده به نحو عقلایی احراز شود، تأمین معرفت لازم می‌تواند خود در منظومه تکلیف شرعی جای گیرد.

تحلیل مفهومی نشان داد که «صیانت معرفتی» در این نظریه بیش از آنکه به معنای حفاظت از مجموعه‌ای از اطلاعات باشد، به معنای صیانت «به وسیله معرفت» است. معرفت در این معنا ابزار پیشگیری، تشخیص و خودکنترلی است. همچنین مفهوم «بضع» موجب می‌شود قلمرو نظریه محدود و فقهی باقی بماند. نظریه ناظر به همه موضوعات مرتبط با جنسیت یا بدن نیست، بلکه آن دسته از مسائل را دربرمی‌گیرد که با رابطه مشروع زوجیت، حدود استمتاع، حقوق و تکالیف متقابل، عفاف و صیانت از حریم خانواده مرتبط‌اند. همین محدودسازی مفهومی برای جلوگیری از تبدیل نظریه به ادعایی فراگیر درباره همه اشکال آموزش جنسی ضروری است.

از بررسی ساختار نظری می‌توان سه رکن اساسی برای صیانت معرفتی استخراج کرد. نخست، وجوب دفع ضرر معرفتی محتمل است. بر پایه این رکن، جهل زمانی اهمیت فقهی ویژه پیدا می‌کند که احتمال معقولی از ضرر یا نقض تکلیف را ایجاد کند. بنابراین، فقدان معرفت صرفاً یک نقصان علمی نیست؛ ممکن است به یک مسئله تکلیفی تبدیل شود. دوم، تقدم صیانت بر سکوت ناشی از حیا در مقام تراحم است. این رکن به معنای نفی حیا نیست، بلکه مبتنی بر تفکیک میان حیا و جهل است. حیا می‌تواند کیفیت، زبان و میزان انتقال معرفت را تنظیم کند، اما نمی‌تواند در همه وضعیت‌ها توجیهی برای ترک آگاهی ضروری باشد. سوم، مدیریت غریزه از طریق معرفت است. این رکن بر این پیش‌فرض استوار است که خودکنترلی و رفتار مسئولانه بدون حدی از شناخت امکان تحقق کامل ندارد و سیاست تربیتی نمی‌تواند تنها بر منع و سکوت متکی باشد.

از ترکیب این سه رکن، یک منطق چندلایه به دست می‌آید. بخشی از معرفت در حوزه بضع مستقیماً تکلیفی است و برای شناخت واجبات، محرمات و حقوق زوجین ضرورت دارد. بخشی دیگر در قلمرو مهارت‌های تحکیم‌کننده خانواده قرار می‌گیرد و ممکن است در سطح استحباب یا توصیه مؤکد تحلیل شود. بخش سوم، کارکرد پیشگیرانه دارد و فرد و خانواده را در برابر تهدیدهای معرفتی، سوءاستفاده‌ها و زمینه‌های انحراف مقاوم‌تر می‌کند. این سه سطح از حیث حکم یکسان نیستند و همین تمایز یکی از مهم‌ترین نتایج نظری تحقیق است؛ زیرا مانع از آن می‌شود که تمام انواع آموزش به صورت یکجا واجب یا تمام آنها صرفاً مباح تلقی شوند.

مبانی استنتاجی نظریه نیز نشان دادند که صیانت معرفتی را می‌توان بدون خروج از منطق شناخته‌شده فقه امامیه توضیح داد. ادله و قایه‌الاهل امکان آن را فراهم می‌کنند که آگاهی لازم برای جلوگیری از معصیت و انحراف به‌عنوان یکی از ابزارهای حفاظت از خانواده تحلیل شود. قاعده حفظ نظام و مفهوم «ما یختل به النظام» نشان می‌دهد که در صورت تبدیل شدن یک خلأ معرفتی به مسئله‌ای گسترده و مؤثر بر ثبات خانواده، موضوع می‌تواند از سطح فردی

فرا تر رفته و واجد بُعد عمومی شود. پیوند معرفت با حقوق مربوط به بضع نیز آشکار می‌سازد که برخورداری واقعی از حق بدون شناخت اصل و حدود آن ناقص است. افزون بر این، وجوب تعلم، مقدمه واجب و قواعد دفع ضرر، ساختار استدلالی نظریه را تقویت می‌کنند. با وجود این، مهم‌ترین شرط اعتبار نظریه آن است که از توسعه بی‌ضابطه آن جلوگیری شود. نمی‌توان از ضرورت برخی معرفت‌های حوزه بضع، ضرورت همه اطلاعات مرتبط با جنسیت را نتیجه گرفت. در هر مورد باید وجود نیاز واقعی، احتمال مفسده ناشی از جهل، نسبت مستقیم معرفت با رفع آن مفسده و فقدان راه کم‌هزینه‌تر احراز شود. همچنین، معرفت باید به مقدار لازم محدود بماند و شیوه انتقال آن با وضعیت مخاطب، سن، میزان رشد، موقعیت خانوادگی و سایر شرایط مرتبط سازگار باشد. هر جا انتقال اطلاعات خود مفسده‌ای بیشتر از مصلحت مورد انتظار ایجاد کند، عنوان صیانت نمی‌تواند به‌صورت خودکار آن را مشروع سازد.

نتیجه دیگر آن است که حیا در نظریه حاضر به جای یک مانع مطلق، به یک اصل روش‌شناختی تبدیل می‌شود. وظیفه حیا آن است که بیان را از ابتذال، تفصیل غیرضروری و تحریک‌آفرینی دور کند، نه اینکه راه شناخت تکلیف را ببندد. این بازتعریف می‌تواند از دو آسیب جلوگیری کند: نخست، وضعیتی که به نام حیا، فرد از دانشی که برای زندگی شرعی و سالم نیاز دارد محروم شود؛ و دوم، وضعیتی که به نام آموزش، حدود عفاف و مصلحت مخاطب کنار گذاشته شود. صیانت معرفتی از این حیث نظریه‌ای مبتنی بر جمع میان «معرفت لازم» و «بیان عقیقانه» است.

در سطح فردی، نظریه بر مسئولیت مکلف در شناخت احکام مورد ابتلا تأکید می‌کند. در سطح خانوادگی، مسئولیت تربیتی و حمایتی خانواده را نسبت به فراهم کردن معرفت ضروری برجسته می‌سازد. در سطح تخصصی، ضرورت استفاده از افراد دارای صلاحیت و رعایت شرایط انتقال معرفت را مطرح می‌کند. در سطح اجتماعی نیز تنها در صورتی امکان مداخله عمومی را می‌پذیرد که موضوع از

سطح مسئله خصوصی فرا تر رفته و به مصلحت قابل اعتنای خانواده و جامعه مرتبط شده باشد. بدین ترتیب، نظریه از یک الگوی یکسان و متمرکز برای همه موقعیت‌ها دفاع نمی‌کند، بلکه مسئولیت را بر اساس سطح مسئله توزیع می‌کند.

از حیث نظری، مهم‌ترین دستاورد پژوهش را می‌توان در تبدیل «معرفت جنسی» از یک مفهوم مبهم و دوگانه به مفهومی دارای درجات و احکام متفاوت دانست. معرفت نه به‌طور ذاتی صیانت‌بخش است و نه به‌طور ذاتی تهدیدکننده حیا. حکم آن تابع محتوا، غایت، ضرورت، مخاطب، روش و پیامد است. این نتیجه امکان می‌دهد اختلاف میان دیدگاه‌های مبتنی بر سکوت و دیدگاه‌های مبتنی بر آموزش گسترده، به جای تقابل صفر و یک، در چارچوبی فقهی و موردی بازسازی شود.

در جمع‌بندی نهایی، نظریه صیانت معرفتی در حوزه بضع را می‌توان چنین صورت‌بندی کرد: هرگاه فقدان معرفت لازم درباره حقوق، تکالیف یا حدود روابط جنسی مشروع، احتمال عقلایی وقوع معصیت، تضییع حق، آسیب مهم یا اختلال در علقه زوجیت را ایجاد کند، تحصیل و در صورت وجود مسئولیت شرعی، انتقال آن مقدار از معرفت که برای دفع این خطر لازم است، واجد عنوان صیانتی می‌شود؛ مشروط بر آنکه محتوا و روش انتقال از قدر ضرورت تجاوز نکند و با عفاف، حیا، تناسب و عدم مفسده سازگار باشد. بر پایه این صورت‌بندی، صیانت معرفتی نه عدول از سنت فقهی، بلکه سازمان‌دهی ظرفیت‌های درونی آن برای پاسخ به مسئله‌ای معاصر است. چنین نظریه‌ای می‌تواند مبنایی برای توسعه بحث‌های آینده در فقه خانواده، فقه تربیت، فقه آموزش و فقه حکومتی باشد و در عین حال، مرز روشنی میان آموزش ضروری و آموزش بی‌ضابطه برقرار سازد.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ گونه تضاد منافی وجود ندارد.

EXTENDED ABSTRACT

The domain of *bud'* occupies a particularly sensitive position in Imami jurisprudence because it lies at the intersection of legal obligation, sexual ethics, marital rights, bodily interests, modesty, and the preservation of family order. Classical and contemporary juristic discussions address numerous issues related to marriage, sexual entitlement, chastity, bodily access, marital obligations, and the regulation of intimate conduct, yet these discussions have generally remained dispersed across different chapters of jurisprudence rather than being organized under a unified theory of epistemic safeguarding. The present study develops the concept of "Epistemic Safeguarding Theory in the Domain of *Bud'*" as a jurisprudential framework for explaining when and why the acquisition and transmission of necessary knowledge concerning sexual rights, obligations, and boundaries may itself acquire a protective legal function. This framework does not equate safeguarding with unrestricted sexual education, nor does it treat ignorance or silence as inherently virtuous. Rather, it begins from the proposition that knowledge may become a means of protection when its absence creates a reasonable probability of sin, violation of rights, marital harm, or disruption of the family relationship. Islamic approaches to sexual education generally situate sexual knowledge within a broader normative structure centered on chastity, responsibility, family, and moral self-regulation rather than treating sexuality as an autonomous field detached from ethical commitments (Karami, 2021). Comparative analyses likewise indicate that Islamic perspectives differ from liberal approaches not merely at the level of particular educational contents, but in their underlying anthropology, conception of freedom, understanding of the family, and normative orientation toward sexuality (Nouralizadeh Mianji & Rahimi, 2024). Within this framework, *bud'* is not used merely as a synonym for sexuality or the body; rather, it refers to a specifically jurisprudential domain involving lawful sexual relations, marital rights, sexual benefits, and the

legal consequences of the marital bond. Juristic studies of women's sexual benefits and the legal conceptualization of sexual access demonstrate that *bud'* forms part of a network of rights, entitlements, limitations, and reciprocal obligations created by marriage (Bahrami & Samani, 2019). Accordingly, epistemic safeguarding in this domain concerns the protection of individuals and families through the provision of legally and morally necessary knowledge about marital rights, duties, lawful sexual conduct, and the boundaries established by Islamic law.

Conceptually, epistemic safeguarding must be distinguished from both the mere protection of information and the unrestricted expansion of access to information. Safeguarding, in its broader conceptualization, can be understood as a proactive process through which potential threats are identified before they materialize and appropriate capacities are developed to prevent harm (Nazemi, 2022). When this logic is applied to knowledge, two distinct meanings emerge: safeguarding knowledge itself against distortion, and safeguarding persons through knowledge. The theory developed here is primarily concerned with the latter. Its central claim is that knowledge can function as a preventive instrument whenever ignorance has a demonstrable relationship with legal or moral harm. However, not every form of knowledge is thereby regarded as inherently protective. Contemporary Islamic analyses of sexual education emphasize that the legitimacy and value of sexual knowledge depend on its content, purpose, audience, mode of transmission, and relationship to moral and familial objectives (Islamic Education Scientific, 2021). This is particularly significant in the domain of *bud'*, because some information may be beneficial but not necessary, while other knowledge may be indispensable for avoiding prohibited conduct or properly fulfilling marital obligations. The theory therefore distinguishes between useful knowledge and necessary knowledge. Necessary knowledge is that whose absence may impair the fulfillment of a duty, facilitate a prohibited act, expose a person to

the violation of rights, or significantly weaken the marital relationship. This distinction also makes it possible to preserve the jurisprudential value of modesty without transforming modesty into a justification for ignorance. Islamic moral thought treats chastity as an active capacity for self-mastery rather than as the elimination of sexual awareness or desire (Motahari, 2010). Hence, the relationship between modesty and knowledge must be reformulated: modesty regulates the manner, extent, language, and circumstances of transmitting sensitive knowledge, but does not necessarily negate the need for such knowledge. The extensive presence of narrations concerning marital conduct, ritual purity, lawful sexual relations, and intimate obligations itself indicates that the transmission of sexual knowledge, when required by legal or practical necessity, is not alien to the religious tradition (Al-Hurr al-Amili, 1988). Epistemic safeguarding therefore seeks a middle position between two extremes: complete silence regarding the sexual domain and unrestricted information provision without regard to necessity, chastity, developmental appropriateness, or the possibility of corruption.

The first constitutive pillar of the theory is the obligation to prevent probable harm arising from epistemic deficiency. “Epistemic harm” in this context does not mean ignorance in the abstract, but a state in which the absence of specific knowledge creates a reasonable probability of prohibited conduct, violation of marital rights, personal injury, or family disruption. This pillar is supported by the broader jurisprudential concern with harm, responsibility, and the consequences of ignorance. The jurisprudential principle of *la darar* reflects a fundamental rejection of harmful legal and interpersonal arrangements and provides an important normative basis for refusing to treat preventable harm as legally irrelevant (Mohaghegh Damad, 2001). Nevertheless, the theory does not infer a direct obligation to provide all forms of education merely from *la darar*; rather, the principle functions together with other jurisprudential and usuli foundations. The doctrine

of the preliminary act to an obligation is particularly important in this regard. Where fulfillment of a legal obligation depends on prior knowledge, the acquisition of that knowledge may itself assume a derivative obligatory character. The relationship between an obligatory end and its necessary preliminaries is a central issue in *usul al-fiqh* and provides a basis for analyzing knowledge as a prerequisite to proper compliance (Al-Muhaqqiq al-Khurasani, 1988). Similarly, discussions of investigation, ignorance, and legal excuse show that a legally responsible person cannot always invoke ignorance where the relevant ruling could and should have been learned. Shaykh Ansari’s treatment of investigation and exculpatory principles reflects the significance of seeking knowledge before relying on ignorance as an excuse (Ansari, 1991). Naini’s analyses of legal responsibility, probability of obligation, and the conditions of excusability likewise illuminate the relationship between possible harm and practical responsibility (Naini, 1997). Applied to the domain of *budʿ*, these principles imply that if an individual is entering a situation in which specific marital rights, obligations, or prohibitions are applicable, failure to acquire the minimum knowledge required for compliance cannot always be treated as normatively neutral. At the same time, the theory carefully distinguishes between the obligation of the individual to learn and the obligation of another person or institution to teach. The latter requires an additional legal basis, such as parental responsibility, scholarly duty, family responsibility, or governmental obligation in matters affecting the public interest.

The second pillar is the priority of safeguarding over silence motivated by modesty where a genuine conflict of interests arises. This pillar does not diminish the status of modesty; rather, it rejects the assumption that modesty always requires silence. Islamic sources clearly recognize modesty as a moral virtue, and hadith collections repeatedly emphasize its role in regulating human conduct (Al-Majlisi, 1983). Yet the same legal and hadith tradition contains explicit treatment of intimate

legal questions whenever such discussion is necessary for understanding duties and lawful conduct (Al-Hurr al-Amili, 1988). The relevant jurisprudential issue is therefore not whether modesty or knowledge should be abandoned, but how they should be reconciled. In many situations, no genuine conflict exists at all because sensitive matters can be communicated with precision, restraint, indirect expression, and only to the extent required. Where a true conflict does arise, the logic of prioritizing the more important interest becomes relevant. If silence creates a substantial probability of sin, abuse, severe marital harm, or loss of rights, while limited and carefully structured communication creates only a lesser concern, jurisprudential reasoning permits preference for the more important protective interest. This analysis transforms modesty from a barrier to knowledge into a methodological criterion for how knowledge should be transmitted. The third pillar follows naturally from this: management of sexual instinct through knowledge. Islamic sexual ethics do not treat sexual desire as inherently corrupt, but as a natural human capacity that must be directed within legitimate boundaries. Islamic approaches to sexual education therefore emphasize self-control, legal boundaries, preparation for responsible family life, and the integration of desire into a moral framework (Wani et al., 2017). Knowledge contributes to this process because meaningful self-regulation presupposes some awareness of duties, limits, consequences, and lawful alternatives. The practical operation of this pillar can be understood through three epistemic layers: obligatory legal knowledge concerning what is permitted, prohibited, required, and owed to the spouse; ethically structured relational knowledge that can contribute to marital stability and mutual respect; and preventive knowledge that helps individuals identify threats, misinformation, exploitation, and circumstances conducive to deviation. Research on emotional relationships and sexual health in Qur'anic and hadith-based perspectives supports the broader proposition that the quality of intimate relations is connected to the emotional and

structural stability of marital life (Pasha & Bakhtiari, 2019). Thus, knowledge functions not merely as information but as a component of responsible agency.

The inferential foundations of the theory begin with the Qur'anic command to safeguard oneself and one's family. The verse "Protect yourselves and your families from a Fire" provides a foundational model of preventive responsibility, and Imami exegesis has linked this command to education, discipline, moral guidance, and the prevention of disobedience. Al-Tabrisi's interpretation connects the duty of protection with teaching and directing family members toward obedience (Al-Tabrisi, 1993), while later exegetical works similarly emphasize the educational dimension of familial responsibility (Makarem Shirazi, 1995). Through careful identification of the operative rationale, this foundation can be extended to situations in which ignorance itself becomes a significant cause of sinful or harmful conduct. If safeguarding the family requires preventing avoidable disobedience, and if lack of necessary knowledge is a causal factor in such disobedience, then providing proportionate knowledge may become one instrument of fulfilling the duty of safeguarding. A second inferential basis is preservation of social order and the jurisprudential concept of what is necessary to prevent systemic disruption. Family is not merely a private association but a basic social institution whose widespread destabilization may affect broader social order. Jurisprudential discussions of preserving order provide a basis for treating certain socially necessary functions as legally significant (Mohaghegh Damad, 2001). In the sphere of governmental jurisprudence, public interest and the preservation of social institutions can justify structured intervention when the issue genuinely transcends private preference. Imam Khomeini's discussions of governmental authority and public necessity illustrate the significance of systemic interests in Islamic governance (Khomeini, 1988, 1999). Contemporary discussions of governmental jurisprudence in relation to women and family likewise stress that

public policy must identify real familial risks and respond to them in a manner consistent with jurisprudential principles (Zibaeinejad, 2026). However, the theory does not infer from preservation of order that the state may provide unlimited sexual instruction; governmental intervention remains conditioned by necessity, proportionality, legal competence, audience differentiation, and the avoidance of greater harm. A third inferential basis is the relationship between knowledge and the effective enjoyment of rights in the domain of *buḍʿ*. Juristic discussions of marriage demonstrate that rights and obligations relating to sexual access, marital consent, and reciprocal entitlements form an important part of family law (Mousavi Bojnourdi, 2017; Tabatabaei Yazdi, 1996). A right that is formally recognized but practically unknown to its holder may become ineffective. Accordingly, necessary knowledge can be understood as a condition for meaningful access to already recognized legal rights rather than as the creation of an entirely new category of rights. This is particularly significant where asymmetry of knowledge may facilitate coercion, misuse, or the deprivation of one spouse's recognized interests.

In addition to these principal foundations, the theory is constrained by a set of internal jurisprudential limitations that prevent it from turning into a doctrine of unrestricted education. The first is genuine necessity or a rationally defensible need: no special protective status attaches to information whose absence has no meaningful relationship with legal, moral, or familial harm. The second is proportionality between content and audience. Jurisprudential studies of sexual education stress that age, level of development, personal circumstances, and actual need must affect both the content and timing of instruction (Motahari, 2023). The third limitation is sufficiency: only the amount of knowledge required to achieve the protective purpose is justified under the protective title. The fourth is avoidance of corruption, including unnecessary stimulation, normalization of prohibited conduct, or the replacement of legal guidance with sexually

provocative content. The fifth is preservation of modesty and privacy in the method of communication. The sixth concerns the competence and suitability of the person providing the knowledge, particularly where technical, legal, or highly sensitive material is involved. The seventh is the distinction between individual and public obligation. The fact that one individual must learn a ruling because it is immediately relevant to his or her situation does not automatically establish a universal public program for all people. At the governmental level, the theory likewise avoids both complete state indifference and excessive intrusion into private life. Governmental rulings relating to family matters require a demonstrable public interest and must remain within the limits of legal authority (Atashafrouz, 2020). The resulting inferential model therefore proceeds through successive stages: identification of an epistemic deficiency; assessment of whether this deficiency creates a reasonable probability of sin, rights violation, harm, or family disruption; identification of the person or institution responsible for addressing it; determination of the minimum necessary content; selection of a lawful and proportionate method of transmission; and continuous limitation of the intervention by modesty, proportionality, necessity, and non-corruption. This model also shows why the theory is compatible with both stable jurisprudential principles and changing social circumstances: the legal foundations remain rooted in established doctrine, while the identification of epistemic risks may vary according to technological, cultural, and communicative conditions.

The study concludes that Epistemic Safeguarding Theory in the Domain of *Buḍʿ* can be formulated as a coherent jurisprudential framework rather than as a general pedagogical recommendation. Its central proposition is that where the absence of necessary knowledge concerning lawful sexual relations, marital rights, legal obligations, or relevant boundaries creates a reasonable probability of prohibited conduct, violation of rights, significant harm, or disruption of the marital relationship, the

acquisition and, where a specific legal responsibility exists, the transmission of the minimum necessary knowledge may assume a safeguarding character. The theory rests on three interrelated pillars: prevention of probable harm arising from epistemic deficiency, priority of safeguarding over silence when modesty and protection genuinely conflict, and management of sexual instinct through proportionate and normatively structured knowledge. Its principal inferential foundations consist of the duty to protect oneself and one's family, the jurisprudential imperative of preserving social order, and the practical dependence of recognized marital and bodily rights on adequate legal knowledge. The theory nevertheless remains deliberately restrictive. It does not justify unrestricted sexual education, universal disclosure of sensitive information, or disregard for modesty, privacy, developmental appropriateness, and the possibility of corruption. Rather, it redefines modesty as a methodological constraint governing the manner and extent of communication rather than as an absolute barrier to necessary knowledge. It also distinguishes between obligatory legal knowledge, relational knowledge that may support marital stability, and preventive knowledge intended to reduce exposure to deception, abuse, or morally disruptive sources of information. In this way, epistemic safeguarding offers a jurisprudential middle path between harmful silence and unregulated information expansion. Its broader significance lies in demonstrating that classical principles of Imami jurisprudence can be systematically reorganized to address contemporary epistemic challenges in family life without abandoning either the normative structure of Islamic sexual ethics or the methodological discipline of jurisprudential reasoning.

References

Al-Amidi, A. a.-W. i. M. (1989). *Ghurar al-Hikam wa Durar al-Kalim*. Dar al-Kitab al-Islami.

- Al-Hurr al-Amili, M. i. H. (1988). *Wasa'il al-Shia ila Tahsil Masa'il al-Sharia*. Al al-Bayt Institute for Revival of Heritage.
- Al-Majlisi, M. B. (1983). *Bihar al-Anwar*. Al-Wafa Institute.
- Al-Muhaqqiq al-Khurasani, M. K. (1988). *Kifayat al-Usul*. Al al-Bayt Institute.
- Al-Tabrisi, F. i. H. (1993). *Majma al-Bayan fi Tafsir al-Qur'an*. Naser Khosrow.
- Ansari, M. (1991). *Fara'id al-Usul*. Society of Seminary Teachers Publications.
- Atashafrouz, M. (2020). The Scope of Governmental Rulings in Family Planning.
- Bahrami, L., & Samani, L. (2019). Ownership of Sexual Access and Women's Sexual Benefits in Imami Jurisprudence. *Islamic Jurisprudence and Foundations of Islamic Law*(3).
- Islamic Education Scientific, J. (2021). A Critique of the Components of Sexual Capital Theory Based on Islamic Teachings and Its Implications for the Sexual Education of Women and Girls. *Islamic Education Scientific Journal*, 29(53).
- Karami, N. K. (2021). Foundations, Principles, and Objectives of Sexual Education in Islam and the West. *Scientific Research Journal*(582).
- Khomeini, R. (1988). Letter to Mr. Khamenei, Dated January 5, 1988. In (Vol. 21).
- Khomeini, R. (1999). *Velayat-e Faqih: Islamic Government*. Institute for Compilation and Publication of Imam Khomeini's Works.
- Makarem Shirazi, N. (1995). *Tafsir Nemooneh*. Dar al-Kutub al-Islamiyyah.
- Mohaghegh Damad, S. M. (2001). *Rules of Islamic Jurisprudence: Judiciary and Penal Law*. Center for Islamic Sciences Publications.
- Motahari, M. (2010). *The Issue of Hijab*. Sadra.
- Motahari, M. L. (2023). Sexual Education of Children from the Perspective of Imami Jurisprudence.
- Mousavi Bojnourdi, S. A. (2017). *Fiqh al-Usrah*. Bustan-e Ketab Publications.
- Naini, M. M. H. (1997). *Ajwad al-Taqrirat*. Mostafavi Publications.
- Nazemi, M. R. (2022). Conceptualization of the Phenomenon of Safeguarding as a Proactive Event with Emphasis on Explaining Its What, Why, and How. *Semnan Police Knowledge*, 12(1).
- Nouralizadeh Mianji, M., & Rahimi, A. (2024). Foundations and Strategies of Liberalism in Sex Education Compared with the Islamic Approach: A Critical Analysis. *Scientific Journal of Shahed University*.
- Pasha, H., & Bakhtiari, A. (2019). Assessment of Couples' Emotional Relationships and

- Sexual Health from the Perspective of the Qur'an and Hadith. *Islam and health*, 4(1).
- Sarami, M. (2026). Less-Seen Aspects of Governmental Jurisprudence: Interview.
- Tabatabaei Yazdi, S. M. K. (1996). *Al-Urwat al-Wuthqa*. Islamic Publishing Institute.
- Wani, S. S., Muhtar, A., Musa, N., Yaakub, A., Mohamad, A. M., Hehsan, A., & Rashed, Z. N. (2017). An Overview of Sex Education: Comparison between Islam and Western Perspectives. *Al-Qanatir: International Journal of Islamic Studies*, 8(4), 1-8.
- Zibaeinejad, M. R. (2026). Governmental Jurisprudence and Strategic Planning in the Field of Women and Family. <https://leader.ir>